

دولت و نهادهای دینی در ایالات متحده

از مجموعه یادداشت های نیویورکی مجید محمدی

majidmohammadi at hotmail dat com

دشواری تبیین رابطه، دولت و نهادهای دینی، هم آن دسته از برنامه های سیاسی را که می خواهند مرز قاطعی میان دین و سیاست یا کلیسا و دولت ترسیم کنند مورد شک و تردید قرار می دهد و هم آن دسته از برنامه های سیاسی را که می خواهند مرز میان این دو را بردارند.

برای اولین بار پس از جنگ داخلی آمریکا در قرن نوزدهم، پس از رویداد ۵ یازدهم سپتامبر 2001 از اعضای کنگره «مشکل از نمایندگان سنا و مجلس نمایندگان» دعوت شد تا در «روز ملی دعا و التیام قلبی» با همدیگر به دعا پردازند. این واقعه شاید مهم ترین نمونه از این موضوع باشد که آمریکاییها پس از واقعه یازدهم سپتامبر 2001 به دنبال پاسخهای معنوی برای رنج ها، ترسها و دغدغه هایشان هستند.

البته همان طور که انتظار می رفت تنها یک چهارم نمایندگان سنا و مجلس نمایندگان در این گردهمایی خصوصی - بدون حضور خبرنگاران - که در چهارم دسامبر 2001 برگزار شد شرکت کردند. این مراسم با زانو زدن اعضای کنگره جهت ذکر دعا خاتمه یافت.

این صحنه دغدغه ها و مسائل مربوط به رابطه دین و دولت یا دقیق تر و علمی تر بگوییم، رابطه نهادهای دینی و دولت را که در قانون اساسی آمریکا مرز مشخصی میان آنها کشیده شده زنده می کند: آیا نمایندگان کنگره به عنوان نمایندگان کنگره و به طور دسته جمعی می توانند در چنین مراسمی در کلیسا شرکت کنند؟ آیا این عمل خلاف قانون اساسی بوده است؟ چه مقام یا هیئتی می تواند این مراسم را برگزار کرده باشد؟ آیا این دعا همانند خواندن سرود ملی آمریکا توسط نمایندگان کنگره در جلوی ساختمان آن در روزهای پس از رخداد سپتامبر 2001 یک عمل ملی است یا یک عمل مذهبی یا یک عمل ملی - مذهبی؟

نظر سنجی های انجام شده نمایانگر نوعی بازگشت به آگاهی معنوی و پناه جویی در ایمان و حس مذهبی در ایالات متحده هستند. مراسم کنگره در میان این احیای روح معنوی تنها نیست: در بسیاری از مدارس نیز این گونه رخدادهای رسمی به چشم می خورد. آیا نمی توان با نوعی خوش بینی گفت که نمایندگان کنگره آمریکا به نوعی از تقاضای عمومی بر اساس وظایف نمایندگی خویش پاسخ داده اند؟ یا بر اساس بد بینی نتیجه گرفت که نمایندگانی که می خواهند دغدغه مذهبی خویش را با عمل سیاسی خود در هم آمیزند از این فرصت بهره گرفته اند؟

در جامعه ای مثل آمریکا که نهادهای دینی قدرتمندند و خدمات متنوعی را عرضه می کنند، افراد صاحب نام و مورد توجه مردم مدام از باورها دینی خود در مجامع عمومی سخن می گویند؛ خواننده ها یا بازیگران محبوب جوانان تا ورزشکاران و سیاستمداران، و کلیسای الکترونیک. برنامه های دینی عامه پسند در شبکه های تلویزیونی و ویدیویی، بسیار فعال اند و چندان هم نمی توان انتظار داشت که دغدغه ها و ارزشهای دینی به حوزه عمومی راه نیابند. پس مرکزگی میان کلیسا و دولت چگونه باید انجام گیرد؟

شرایط خاص پس از رویداد سپتامبر 2001 نیز البته نقش قابل توجهی در بروز این خواست یا دغدغه داشته است. کشیش نمازخانه سنای آمریکا گفته است که پس از سپتامبر 2001 بیش از همه سالهای کارش در این حوزه مذهبی با افراد مختلف "سیاسیون" در باب مرگ، ترس از مرگ، یا حیات جاودان سخن گفته است. ارجاع به مواد دینی یا باورهای مذهبی در سخنرانی ها و مصاحبه های سیاسیون و فعالان سیاسی در ماههای پایان سال میلادی 2001 شدت افزایش یافت.

البته مراسم دعای عمومی در کنگره یک پدیده منحصر به فرد و بی نظیر نیست. قبلا نیز از برخی نمایندگان در مواردی تقاضا شده بود که پیش از هر جلسه به گروه دعا خوانانی بپیوندند. دیوان عالی آمریکا این عمل را مرتبا انجام می دهد. جلسات این دیوان با این عبارت آغاز می شود: «خداوند ایالات متحده و این دادگاه محترم را محافظت فرماید».

غیر از موارد فوق، مهم ترین و بحث انگیز ترین موارد دعا و مراسم مذهبی در مدارس به چشم می خورد. مشکل نه قاضی دیوان عالی اکنون این است که استدلالات مربوط به تفکیک کلیسا و دولت بر اساس قانون اساسی را با شرایط متحول وفق دهند. این دیوان در آخرین اقدام خود در این حوزه در سال 2001 حکم یک دادگاه بدوی را در تأیید نظر سیاست هیئت مدیره یک مدرسه جهت مجاز دانستن دانش آموزان سال آخر دبیرستان در انتخاب یک نماینده برای قرائت یک پیام مذهبی در مراسم فارغ

التحصیلی تایید کرد. هسته اصلی استدلال دیوان آنست که دعا و مراسم مذهبی عمومی در جو فشار و اجبار قابل انجام نیست. بدین ترتیب افرادی را که به ادیان دیگر باور دارند یا اصولاً به چیزی باور ندارند نمی توان مجبور کرد در یک مراسم عمومی مذهبی شرکت کنند. اگر جوهره پیام معنوی، عشق باشد، عشق جاذب است؛ اجبار و الزام نمی تواند نتیجه آن یا محرک آن باشد. ولی از آنجا که حضور دانش آموزان در اکثر مراسم عمومی مدارس اجباری است، معمولاً مراسم مذهبی در مدارس با اجبار و اکراه همراه می شود. تلاش دیوان عالی معطوف به تعریف دقیق شرایطی بوده است که انجام دعا و مراسم مذهبی مستلزم اجبار و اکراه باشد. این مسئله حقوقی از چالشهای بزرگ جوامعی است که هم دین در حوزه عمومی آنها حضور دارد، هم چند فرهنگی هستند و هم حقوق و آزادیهای افراد وعدم الزام آنان به گرایش و باوری خاص اهمیت دارد. دشواری این مسئله، هم آن دسته از برنامه های سیاسی را که می خواهند مرز قاطعی میان دین و سیاست یا کلیسا و دولت ترسیم کنند مورد شک و تردید قرار می دهد و هم آن دسته از برنامه های سیاسی را که می خواهند مرز میان این دو را بردارند.